

روابط دیپلماتیک ایران

با

انگلستان، عثمانی و روسیه

۱۸۱۵-۱۸۳۰

فریدون آدمیت

رساله برای درجهٔ دکتری در دانشگاه لندن، اکتبر ۱۹۴۹

ترجمهٔ علی رضا پلاسید



تهران، ۱۳۹۷

فهرست

۷	یادداشت ناشر
۹	یادداشت مترجم
۱۱	پیش‌گفتار
۱۳	اختصارات

بخش نخست

۱۷	فصل ۱. مقدمه
۲۳	فصل ۲. سازوکار سیاست خارجی ایران

بخش دوم

روابط ایران و روسیه

۴۱	فصل ۳. تحلیل کلی روابط ایران و روسیه
۴۹	فصل ۴. سفر هیئت سرگور اوزلی و میرزا ابوالحسن خان به سن پترزبورگ
۶۱	فصل ۵. سفر هیئت ژنرال یرملف به ایران و مناقشات مرزی ایران و روسیه
۸۱	فصل ۶. بروز جنگ، مسئولیت آن و نگرش انگلستان
۹۹	فصل ۷. مذاکرات صلح و زمینه‌های آن، پیمان ترکمان‌چای، ۲۲ فوریه ۱۸۲۸
	فصل ۸. سفر هیئت گریبایدوف به ایران، کشته شدن او و سفر هیئت
۱۲۷	خسرو میرزا به سن پترزبورگ
۱۳۷	نتیجه‌گیری

بخش سوم

روابط ایران و عثمانی

۱۴۱	فصل ۹. جنگ ایران و عثمانی و پیمان ارزروم، ۲۸ ژوئیه ۱۸۲۳
۱۶۱	نتیجه‌گیری

بخش چهارم خلیج فارس در روابط ایران و انگلستان

- فصل ۱۰. لشکرکشی انگلستان در ۱۸۱۹، و مسئله جزیره قشم ۱۶۵
- فصل ۱۱. مسئله جزیره بحرین و پیمان شیراز، ۳۰ اوت ۱۸۲۲ ۱۸۹
- نتیجه گیری ۲۱۱

پیوست‌ها

۱. نامه ویلیام وین به جرج کانینگ، دوم اکتبر ۱۸۲۶ ۲۱۷
۲. پاسخ کانینگ به وین، نهم اکتبر ۱۸۲۶ ۲۲۱
۳. اولتیماتوم ژنرال اوبرسکف از سوی روسیه به قائم مقام در کنفرانس
برگزار شده در قراملک، سوم نوامبر ۱۸۲۷ ۲۲۲
۴. توافق نامه شیراز میان حسینعلی میرزا و ویلیام بروس، ۳۰ اوت ۱۸۲۲ ۲۲۴
- منابع ۲۳۳
- نمایه ۲۳۹

فصل ۱

مقدمه

در این فصل، در مقام مقدمه، خواهم کوشید یک نگرش تحلیلی کلی از روابط ایران با انگلستان، روسیه و عثمانی، و مضامین اصلی این اثر به دست دهم. این تحلیل از مجموعه گسترده‌ای از واقعیت‌ها برآمده است که بخش‌های عمده‌اش موضوع بحث در فصل‌های بعدی خواهد بود.

ایران که در سده هجدهم به سبب ناآرامی‌ها و جنگ‌های داخلی از هم گسسته شده بود، از لحاظ سیاسی در حال فروپاشی، از لحاظ اقتصادی ضعیف و از لحاظ اجتماعی از قافله دنیای مدرن جدا افتاده بود. آن هم هنگامی که سرانجام به‌ناچار در سپیده‌دم سده نوزدهم پایش به میدان سیاست جهانی کشیده می‌شد. موقعیت جغرافیایی ایران در این میدان بدان اهمیت و وزنی می‌داد و در واقع همین عامل بود که روند تاریخ ایران را رقم زد.

برای ایران که در نیمه‌راه اروپا و هند واقع بود — از شمال محدود به روسیه، از جنوب به خلیج فارس و از غرب به عثمانی — دشوار بود که به‌طور کلی در رویدادهای بین‌المللی و خصوصاً در سیاست شرق نقشی نداشته باشد.

در پانزده سال نخست سده نوزدهم، ایران در نظر دولت‌های اروپایی از جایگاه والایی برخوردار بود. فرانسه و انگلستان هر کدام جداگانه خواستار اتحاد با ایران در برابر یکدیگر بودند. سیاست ایران در این دوره پیرامون دو مسئله اصلی می‌گشت: خطر تهدید فرانسه برای هند انگلیس؛ و تجاوز روسیه به ایران. مسئله نخست دیپلماسی کلی فرانسه و انگلستان درباره ایران را شکل می‌داد، و مسئله دوم، از طریق اعطای امتیازات متقابل، انگیزه بنیادین و از هر نظر قوی در سیاست ایران به شمار می‌آمد.

درواقع، مشکل همیشگی ایران تجاوزهای همسایه شمالی بود که او را وامی‌داشت خواستار یاری جهان غرب در برابر روسیه باشد. فرانسه و انگلستان برای مدتی، تا موقعی که شرایط چنین دیپلماسی‌ای را اقتضا می‌کرد، از ایران حمایت کردند. تا سال ۱۸۱۰، خطر فرانسه برای هند تقریباً از میان رفته بود. از آن پس تا سرنگونی بناپارت، نقش ایران در سیاست بین‌الملل در اصل به مقصود

فصل ۲

سازوکار سیاست خارجی ایران

موضوع این فصل، تحلیل راه و روش و سازوکار دیپلماسی ایران است. عوامل اصلی ای که سیاست ایران را تعیین می‌کردند، عبارت بودند از شاه، وزیران،^۱ ولیعهد که والی آذربایجان بود و والی فارس که او نیز از فرزندان شاه بود. هر کدام از آن‌ها در تعیین سیاست خارجی سهم داشتند. در اینجا کوشش شده است نفوذ هر کدام تعقیب و ارزیابی شود. در آن زمان مطبوعات و پارلمان در کار نبود. همچنین آرای عمومی که نهادهای دینی بازتاب می‌دادند، تأثیر چندانی در سیاست خارجی نداشت؛^۲ تنها تا اندازه‌ای، در مواردی نادر، تبلیغات سیاسی با شور دینی همراه بود.^۳

از دیدگاه حقوقی [حکومت] ایران «سلطنت مطلقه» بود و حق الهی شاهان، بی‌چون و چرا. به لحاظ نظری، شاه بالاترین مقام قانونگذار و مجری بود، اما در عمل، نظام حکومتی ایران به هر روی تا اندازه زیادی «رژیم شخصیت محور» بود که این اصطلاح نیاز به تحلیل دارد. قدرت نظارت در امور دولتی ایران را کسی داشت که شخصیت برترش بر دیگران سایه بیندازد. اگر وزیری شخصیتی این چنین قوی داشت، که این نقصی در حاکمیت به شمار می‌آمد، امور دولتی را بدون مراجعه به سرورش رهبری می‌کرد. گاه چنین وزیرانی عقیده شاه را نادیده می‌گرفتند و گاهی حتی نگرششان به

۱. از «کابینه وزرا» [cabinet ministers] به معنای رایج در قانون‌های اساسی اروپا به دشواری می‌توان در این دوره ایران سخن گفت و باید از به کارگیری این اصطلاح پرهیز کرد.

۲. در دربار ایران مقامی دینی به نام مفتی بود (فتوادهنده-م)، اما به اندازه همتای خود در عثمانی قدرت نداشت. سفیر انگلیس در ایران زمانی نوشت: «در عثمانی، روحانیت صاحب سلطنت و در ایران، سلطنت صاحب روحانیت است. در استانبول، مفتی بر خلع سلطان فتوای دهد و در تهران، شاه اگر بخواهد می‌تواند مفتی را دار بزند و هیچ‌کس به آن توجه نمی‌کند و بدان نمی‌اندیشد.»

(*Mission to the Court of Persia*, Sir Harford Jones. p. 407).

۳. در سال ۱۸۲۶، هنگامی که روابط ایران و روسیه مرحله سرنوشت‌سازش را از سر می‌گذراند، روحانیون ایران به رهبرشان پیوستند و یک‌صد از شاه خواستند در جهاد مقدس سلاح بردارند. نگاه کنید به:

F. O. 60/27, Willock to Canning, 15th July, 1826, no. 14.

حاکمیت نگرشی بی تفاوت بود. برخلاف آن، می شد که وزیران تنها ابزار اجرای تمام و کمال فرمان‌های شاه باشند، درحالی که ممکن بود دیدگاه‌هایشان درست برخلاف دیدگاه شاه باشد. در اصل، طبیعت رابطه شاه با وارثش، همانندی بسیاری با این وضعیت داشت. ولیعهدی مانند عباس میرزا نفوذ بسیاری در امور دولتی اعمال می کرد و اغلب خط‌مشی جداگانه‌ای را پی می گرفت؛ درحالی که زمانی بعد، یکی از نوادگانش هنگامی که بنا به سنت همانند دیگر ولیعهدها والی آذربایجان بود، حتی نمی توانست بی اجازه شاه این ایالت را ترک کند و از سیاست دربار پدرش کاملاً بی خبر بود.

بنابراین نتیجه می گیریم، میزان نفوذی که هر عامل در شکل‌گیری سیاست خارجی ایران اعمال می کرد، به جای اهمیت مقام، به قدرت نسبی شخصیت‌اش بستگی داشت. همچنین از نظر سیاست‌گذاری، توجه به شخصیت کسانی که دیپلماسی شاه را رهبری می کردند، بسیار مهم است. این امر درباره ایران اهمیت بیشتری دارد، زیرا انگیزه‌ها و علائق شخصی سیاستمداران ایران در امور عمومی بیش از اندازه معمول تأثیر دارد.

فتحعلی شاه (۱۷۷۱-۱۸۳۴)، برادرزاده آغامحمدخان، بنیانگذار سلسله قاجاریه، به فرمان عمویش در امور عمومی خدمت می کرد و از چند سال پیش از مرگ آغامحمدخان مقام حکمرانی فارس را داشت. آغامحمدخان برای تضمین جانشینی برادرزاده‌اش، همه کسانی را که هرگونه نشانه‌ای از مخالفت با این حق او از خود نشان می دادند، با کشتن از سر راه برداشت. این تنها شیوه مملکت‌داری بود که شاه بی رحم و سنگدلی مانند بنیانگذار سلسله قاجار می توانست درک کند.

در سال ۱۷۹۸، فتحعلی شاه جانشین عموی خود شد و تا زمان مرگ، این سلطه مطلقه را اعمال کرد. در دوران حکومتش، ایران که در دیپلماسی اروپایی تجربه بود، خود را در مسائل امور بین‌الملل سرگردان یافت. نقشی که این شاه در سیاست خارجی کشورش درباره انگلیس بازی کرد، چشمگیرتر بود تا روسیه که ولیعهد درباره آن قدرتی انحصاری داشت. پس از کشتن نخستین صدراعظمش حاج ابراهیم خان، که مردی بی نهایت با استعداد بود اما شخصیتی فوق‌العاده خطرناک داشت، شاه در سیاست خارجی نظارت بیشتری اعمال کرد. با این همه، روند رویدادها نشان داد که نفوذ شاه پس از سال ۱۸۱۵ کاهش یافت و به جای آن ولیعهد در سیاست خارجی برتری رو به رشدی یافت. اما باید همواره به یاد داشت که ساختار کلی دولت به نهاد سلطنت وابسته بود که هاله مقدسی به دور خود داشت. همه می دانند که فتحعلی شاه بسیار آزمند بود. او عقل سلیم و طبع زیرکی داشت اما درباره دادوستدهای مالی به شیوه‌ای باورنکردنی خودخواه بود. یکی از فرستادگان انگلیسی درباره‌اش نوشت: «مردی که در امور دیگر بیشترین نفوذ را بر ذهن او داشت، به ناتوانی‌اش در مهار کردن اشتیاق او به مال‌اندوزی اقرار می کرد.»^۱ غیر از وارث بلا معارضش، تعداد کمی از وزیران و

1. F. R. P. vol. 42, MacDonalld to Governor General of India, 5th March, 1828.

نمایندگان انگلیسی از مشکلاتی آگاه بودند که شخصیت مال‌اندوز او برای فرزندش در اداره امور مالی دولت، حتی در لحظات حساس تاریخ کشور، به بار می‌آورد.

در دربار پس از مقام شاه، صدراعظم بود که مقام وزیر اعظم را داشت. او دست راست شاه بود و معمولاً بیشترین مسئولیت امور خارجه را داشت. مذاکرات دیپلماتیک به طور رسمی از طریق او انجام می‌پذیرفت. او نمایندگان خارجی را می‌پذیرفت، معرفی می‌کرد و با ایشان مکاتبه داشت. اگر مردی پرانرژی و فعال و مورد توجه خاص سرورش بود، در رأس تمام بخش‌های دولت قرار می‌گرفت، در غیر این صورت این مقام مهم در میان تعدادی از وزیران تقسیم می‌شد.^۱ نه تنها مقام، بلکه دارایی‌های این وزیران همواره در خطر بود.

میرزا شفیع از سال ۱۸۰۱ تا زمان مرگش در سال ۱۸۱۹،^۲ صدراعظم بود. هیچ صدراعظم دیگری به این سابقه دست نیافت. او خدمتگزاری خوب و مطیع برای شاهش بود، اما از زیرکی بهره‌چندانی نداشت و راز دوره طولانی صدراعظمی‌اش نیز همین بود. در واقع، تنها دو وزیر دربار، میرزا ابوالحسن خان (که بعدها نخستین وزیر خارجه شد) و میرزا عبدالوهاب، در مسئولیت با میرزا شفیع سهیم بودند. نفوذ میرزا شفیع در امور خارجه قابل ذکر نبود و هرچه می‌گذشت کمتر می‌شد. سن زیاد که همراه با ضعف جسمی و نیز ذهنی بود، او را از انجام وظایف و رتق و فتق امور دیوانی با توان لازم ناتوان کرده بود. دو وزیر دیگر نقش بیشتری در اداره امور خارجه داشتند.

میرزا عبدالوهاب، ملقب به معتمدالدوله، از اشراف و چهره‌ای مورد احترام در دربار شاه بود. او مردی فاضل و با کمالات شمرده می‌شد و در شعر و نثر دستی داشت. وی رفتاری برازنده و خوشایند داشت و خوش محضر بود، اما در انجام امور کمی مسامحه کار بود. در مقام مشاور اصلی یا محرم راز شاه، «نفوذی عظیم»^۳ بر ذهن سرورش داشت. اداره مکاتبات شاه، در همه امور دولتی بر عهده او بود که در آن استادی خود را با سبک متکلف و مطمئن^۴ نشان می‌داد؛ هرچند از منطبق خاص زبان دیپلماتیک اروپایی در آن خبری نبود.

۱. نگاه کنید به:

Sir J. Malcolm, *History of Persia*, vol. 2, pp. 308-309.

2. F. O. 60/14, Willock to Castlereagh, 25th July, 1819.

3. B. M. add. M. S. 33841. *The Diary of James Morier*, vol. 3, p. 116.

۴. متن زیر در مقدمه پیمان سال ۱۸۱۲ میان ایران و انگلستان، نمونه‌ای از زبان دیپلماتی ایران است: «این خجسته اوراق دسته‌گلی ست که در گلزار بی‌خار و فراق رسته و به دست و کلاهی حضرتین علیتین به رسم عهدنامه مفصل بر طبق صدق خلود پیوسته می‌گردد.»

نمونه دیگری رامی‌توان در نامه شاه ایران به شاهزاده نایب‌السلطنه یافت:

«مادامی که نسیم صبحگاهی عالم را به وجد آورد، فروغ شکوه و افتخار برادر گرامی شاهانه‌ام در اوج شکوفایی

لا يزال باد.» (نک: *Letters of King George IV*, edited by A. Aspinall. vol. 2, p. 202)